

تشنه (تقرير امام خميني):

حضرت امام می نویسند نزاع به گونه ای که بخواهد معقول باشد چنین است:

«أن الأمر إذا تعلق بماهيّة بالمعنى المتقدم، هل يسرى إلى الأفراد و المصاديق المتصورة بنحو الإجمال منها، بحيث تكون الطبيعة وسيلة إلى تعلقه بالمصاديق الملحوظة بنحو الإجمال، لا بما هي ملحوظة و متصورة بل بنفس ذاتها، كما في الوضع العامّ و الموضوع له الخاصّ، فيكون معنى «صلّ»: أوجد فردها و مصادقها، لا الفرد الخارجي و لا الذهني، بل ذاته المتصورة إجمالاً، فإنّ الأفراد قابلة للتصور إجمالاً قبل وجودها، كما أنّ الطبيعة قابلة له قبله، و ما ذكرنا نزاع معقول.»^۱

توضیح:

۱. نزاع اصلی این است که وقتی امر به ماهیت تعلق گرفت (به معنایی که در این بحث مطرح است) و نه ماهیت منطقی که همان کلی طبیعی باشد. چراکه عناوین شرعی معمولاً کلی طبیعی نیستند. پس مراد یک عنوان است که می توان برای آن افرادی را تصور کرد.
۲. آیا امر به نفس ماهیت تعلق می گیرد و یا به افراد و مصادیق که به صورت اجمالی تصور شده اند.
۳. یعنی آیا وقتی می گویند «صلوة واجب است»، امر به ماهیت توجه دارد و یا از توجه به ماهیت، به «توجه اجمالی به مصادیق» منتقل می شود.
۴. نحوه توجه به مصادیق [و ایضاً توجه به طبیعت] به این صورت است که امر به ذات مصادیق [و طبیعت] توجه می کند و نه به مصداق لحاظ شده [و طبیعت لحاظ شده].
۵. [یعنی به صورت ذهنی آنها اگر توجه می کند و آن را لحاظ می کند، به این صورتها با قید «لحاظ شدگی» و «ذهنی بودن»، امر نمی کند. مثل صورت زید که در آینه است و ما به آن که نگاه می کنیم، بدون توجه به اینکه این صورت در آینه است به آن توجه می کنیم و نه با قید در آینه بودن].
۶. و این لحاظ مصادیق، اجمالی است (به نحوه ای که در وضع عام موضوع له خاص گفته شد) یعنی لحاظ طبیعت، لحاظ اجمالی افراد است.
۷. [توجه شود که مطابق نظر مرحوم آخوند، تصور کلی، تصور اجمالی افراد است. البته حضرت امام به نوعی

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۶۵.



دیگر این را تصحیح کرده بودند.^۱

۸. پس «صلّ» یعنی «فرد و مصداق بالذات» صلوة را موجود کن (نه فرد ذهنی و نه فرد خارجی) یعنی همان تصور ذهنی که از فرد صلوة داریم را موجود کن.

۹. توجه شود که همان طور که کلی قابل تصوّر است و می توان از آن صورت ذهنی ساخت، از فرد هم می توان صورت ذهنی ساخت.

ایشان سپس مبنای خود را چنین شرح می دهند:

«و التحقيق: أنّ الأوامر و النواهي مطلقا متعلّقة بالطبائع، بمعنى أنّ الأمر قبل تعلق أمره بشيء يتصوره بكلّ ما هو دخيل في غرضه، و يبعث المكلف نحوه ليوجده في الخارج، ضرورة أنّ البعث الحقيقي لا يمكن أن يتعلّق بما هو أوسع أو أضيق ممّا هو دخيل في الغرض، للزوم تعلق الإرادة و الشوق بغير المقصود أو به مع الزيادة جزافا، فإذا لم تكن للخصوصيات الفردية دخالة في غرض الأمر لا يمكن أن يبعث نحوها، لأنّ البعث تابع للإرادة التشريعية التابعة للمصالح، و تعلقها بما هو غير دخيل في تحصيلها ممتنع، كتعلقها ابتداء بأمر بلا غاية.

و توهم تعلقها تبعا بما هو من ملازمات المراد باطل، لأنّه مع خروجه عن محطّ البحث - لأنّ الكلام ليس في استلزام إرادة لإرادة أخرى كباب المقدمة، بل في متعلّق الأمر - قد فرغنا عن بطلانه.

و إن شئت قلت: إنّ الطبيعة - أية طبيعة كانت - لا يعقل أن تكون مرآة لشيء من الخصوصيات الفردية اللاحقة لها في الخارج، و مجرد اتّحادهما معها خارجا لا يوجب الكشف و الدلالة، فلا يكون نفس تصوّر الماهية كافيا في تصوّر الخصوصيات، فلا بدّ للأمر من تصوّرها مستقلا بصورة أو صور غير صورة الطبيعي و لو بالانتقال من الطبيعي إليها، ثمّ تتعلّق [بها مستقلا إرادة أخرى] غير الإرادة المتعلّقة بنفس الطبيعة، و هذه الإرادة جزاف محض.^۲

توضیح:

۱. همه اوامر و نواهی به طبایع تعلق می گیرند.

۲. یعنی امر قبل از اینکه امر کند، «طبیعت را با همه آنچه در غرض او دخیل است» تصوّر می کند و

۱. ن ک: درس نامه سال اول، ص ۲۳۰ / الافادات و استثناءات، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۶۵.



مکلف را به سمت آن بعث می کند تا آن را ایجاد کند.

۳. چراکه بعث نمی تواند به بیشتر یا کمتر از آن چیزی باشد که غرض را تامین می کند (والا باید اراده و شوق به چیزی تعلق گیرد که مقصود نیست [اگر کمتر است] و یا بیش از نیاز تعلق گیرد که این هم لغو است.

۴. پس وقتی خصوصیات فردیه در غرض امر دخالت ندارد، ممکن نیست که امر به آن امر کرده باشد [و به سمت آن بعث کرده باشد] چراکه بعث ناشی از اراد تشریعی است و اراده تشریعی ناشی از مصالح است.

۵. و اینکه اراده به چیزی تعلق بگیرد که در تحصیل مصالح ذخیل نیست، محال است [تعلق الارادة بما هو [یعنی خصوصیات فردیه] غیر ذخیل فی تحصیل المصالح]

۶. همان طور که اراده نمی تواند ابتدا به ساکن به چیزی تعلق گیرد که هیچ هدفی از آن نداریم.

۷. [ان قلت:] امر تعلق می گیرد به خصوصیات چراکه اینها لازمه طبیعت (مراد اصلی) هستند.

۸. [قلت:] این غلط است چراکه اولاً سخن در متعلق اولیه امر است و نه لازمه آن ثانیاً در مقدمه اصلی واجب گفتیم اراده معلول نفسی است و دو اراده لازم و ملزوم هم نیستند.

۹. توجه شود که طبیعت مرآت افراد نیست و اتحاد خارجی موجب مرآتیت نمی شود. و اگر امر بخواهد افراد را تصور کند باید از تصور اولیه ماهیت به تصور دیگری (نسبت به افراد) منتقل شود و بعد آن تصور را اراده مستقل کند. در حالیکه با وجود اراده اول، چنین اراده ای لازم نیست.

ایشان سپس ادامه می دهند:

«بل يمكن أن يقال: إن تصور الأفراد غير تصور الطبيعة، ضرورة أن تصور الخاص الجزئي من شئون القوى النازلة للنفس، و تعقل الطبيعة من شئون العاقلة بعد تجريد الخصوصيات، فربما يتصور الأفراد مع الغفلة عن نفس الطبيعة و بالعكس.

فالامر إذا أراد توجيه الأمر إلى الطبيعة لا بدّ من لحاظها في نفسها، و إذا أراد الأمر بالأفراد لا بدّ من لحاظها: إمّا بعنوان إجماليّ، و هو مبين لعنوان الطبيعة في العقل، و إمّا تفصيلاً مع الإمكان، و هو - أيضاً - غير لحاظ الطبيعة.



فإذا فرض كون الطبيعة ذات مصلحة و لو بوجودها الخارجي، فلا بدّ للآمر من تصوّرها و تصوّر البعث إليها و إرادته، ففي هذا اللحاظ لا تكون الأفراد ملحوظة لا إجمالاً و لا تفصيلاً، و لا تكون ملازمة بين اللحاظين، و صرف اتّحاد الخصائص الخارجية مع الطبيعة خارجاً لا يوجب الملازمة العقلية، فلا بدّ لتعلّق الأمر بها من لحاظ مستأنف و إرادة مستأنفة جزافاً.^۱

ما می گوئیم:

مهم ترین اشکالی که بر بسیاری از مبانی (غیر از مبنای منتقی الاصول) وارد است، هیچ یک از این مبانی نتوانسته‌اند، تحقق خارجی تصویر کنند.

حتی مرحوم آخوند که به وجود سعی قائل شدند (و وجود را در جانب هیأت اخذ کردند) هم با این مشکل مواجه هستند که «تحقق ذهنی ماهیت» (به اینکه ماهیت در ذهن مأمور تصور شود) می تواند مصداق وجود سعی باشد و لذا ایشان باید وجود سعی خارجی را مورد اشاره قرار می دادند، هم-چنین مرحوم بروجرودی که می فرمودند «ماهیت تنها در ظرف وجود ماهیت است و ماهیت معدومه ماهیت نیست» هم اضافه کنند که «ماهیت در ظرف وجود خارجی مورد طلب است» چراکه «ماهیت ذهنی»، ماهیت معدومه نیست و در عین حال مطلوب نیست. پس همه مبانی باید به نوعی «ایجاد یا تحقق خارجی» را در بحث خود اخذ کنند (یا در طرف هیأت و یا در طرف متعلّق). در این باره مطلبی دیگر هم مطرح است که در ذیل فرمایش امام مطرح می کنیم.

۱. مناهج الوصول إلى علم الأصول، ج ۲، ص ۶۵.

